



معرفی و بررسی کتاب «فرهنگ لغات مخفف»^۱

محمد کریمی طریقه

معرفی مختصر کتاب

فرهنگ لغات مخفف اثر دکتر عباسعلی وفاپی است. نویسنده در این کتاب کوشیده است تا لغاتی را که با فرآیند تخفیف، دچار تغییر و تحول شده‌اند، جمع‌آوری کند و تا حد امکان شواهدی از نظم و نثر نیز، برای هر واژه به‌دست دهد. در ابتدای کتاب و پیش از آغاز متن کتاب نیز، دکتر وفاپی بخشی با نام «قواعد تخفیف (مصوت و صامت)» آورده‌اند و در آن، قواعدی برای تخفیف ارائه کرده‌اند.

بررسی کتاب^۱

در کتاب حاضر، نکاتی دیده می‌شود که بسیار مبهم و بحث‌برانگیز است، که در این یادداشت خواهند آمد. در این نوشته، ابتدا به نکاتی که درباره کلیت کتاب می‌تواند مطرح باشد، اشاره می‌کنیم و سپس، به طرح نکاتی که جزئی یا درباره بعضی مدخل‌ها هستند، خواهیم پرداخت. با توجه به اینکه کتاب مورد بحث، فرهنگ لغت است، تمام موارد مورد بحث در این مقاله، بدون صفحه، و براساس مدخل خواهد آمد:

۱. شاید اولین و اساسی‌ترین ایرادی که متوجه این کتاب است، این باشد که آقای دکتر وفاپی مبانی و چارچوب دقیق و روشنی برای این پژوهش ارائه نداده‌اند؛

۱-۱ ایشان عبارت «لغات مخفف» را در عنوان کتاب به کار برده‌اند، و درباره اصطلاح «تخفیف» به نقل از دهخدا گفته‌اند که «در اصطلاح، اختصار کلمه برای سهولت تلفظ و به‌داشتن تنوین و تشدید از

۱. این یادداشت را اعضای جلسه دستور زبان دانشگاه فردوسی: دکتر محمدجواد مهدوی، نرگس نسل شاملو و فاطمه سعادت‌پور خواندند و نکات ارزنده‌ای را به بنده گوشزد کردند؛ از ایشان سپاسگزارم. البته، تمام کمبودها و مطالب نادرست احتمالی متن با مسؤولیت بنده است.

آن است. تخفیف خلاف تشدید استⁱⁱ که حذف بعضی از حروف یک کلمه برای کوتاه کردن آن را گویند و کلمه کاسته شده را مخفف خوانند. اما چند نکته را هم، بهتر بود می گفتند:

۱-۱-۱ یکی آن که با وجود چه شرط یا شرطهایی، یک واژه را مشمول قاعده تخفیف دانسته اند. یعنی مبنای ایشان لفظ بوده است یا خط؟ چون ممکن است گاهی تخفیف فقط در تلفظ (مانند «ازاین»)، گاهی فقط در خط (مانند «قلبتان» و «شانندان» و «پایگاه» و «جامدان» در صفحه ۴۷) و گاهی نیز، هم در تلفظ و هم در خط (مانند «گنه») اتفاق افتاده باشد. دست کم بهتر بود که ایشان نوع تخفیفی را که در هر کلمه اتفاق افتاده است - یعنی این که در تلفظ بوده است یا در خط - می گفتند.

۱-۱-۲ نکته دیگر آن که چگونه و با چه نوع بررسی هایی درباره هر واژه و نوع تخفیفی که در آن واژه اتفاق افتاده، اظهار نظر کرده اند؛ مثلاً چگونه ایشان به این نتیجه رسیده اند که «شاخشانه» مخفف «شاخ و شانه» - و نه مخفف «شاخشانه» - و «آبخور» مخفف «آبخورد» است. و نیز این پرسش در اینجا پیش می آید که آیا ایشان برای تمام کلمه هایی که مخفف انگاشته شده اند، نمونه ای که آن کلمه به شکل تخفیف نیافته به کار رفته باشد، در دست دارند؟ مثلاً اگر «سیه پستان» مخفف «سیاه پستان» است، آیا متنی در دست هست که «سیاه پستان» در آن آمده باشد؟ یا آن که اگر ایشان مدعی هستند که «غم آلوده» و «غم افزا» مخفف «غم آلوده» و «غم افزا» هستند، آیا نمونه ای دارند که این کلمه ها در آن، بدون تخفیف به کار رفته باشد؟ در هر حال، به نظر می آید ایشان می بایست برای تمام مدخل های کتاب، هم برای صورت مخفف یک واژه و هم برای صورت تخفیف نیافته نمونه می آوردند.

۱-۱-۳ نکته سوم این است که ایشان نگفته اند، آیا مبنای ایشان لفظ بوده است یا معنی؛ و همین بی دقتی سبب شده است که ایشان کلمه های مرخم را مخفف بدانند (ایراد این مسأله پس از این به طور مفصل خواهد آمد).

به علاوه، می دانیم که تاکنون در زبان فارسی فرهنگ لغت کاملی که تاریخچه وجود یک واژه در زبان فارسی یا ورود آن به زبان فارسی و نیز تغییر و تحول یک واژه در طول قرون گذشته را نشان دهد، تألیف نشده است. توجه به این نکته، قطعاً کار دکتر وفایی را دشوارتر می کند و درستی بعضی از سخنان و نظرهای ایشان را با مشکل روبه رو می کند؛ چراکه قطعاً به نظر می رسد در بسیاری از موارد، برای اطلاق اصطلاح «تخفیف»، نیازمند بررسی های تاریخی خواهیم بود، اما با توجه به نمونه هایی که در این یادداشت و در ادامه خواهد آمد، چنین به نظر می آید که ایشان گاهی به این موضوع توجهی نداشته اند و احتمالاً فقط اظهار نظرهایی - نه چندان مستند - کرده اند. این ابهام ها بر سرتاسر این کتاب تأثیر گذاشته است تا آن جا که دکتر وفایی از یک سو سخنانی عجیب بیان داشته اند؛ مثلاً ایشان «آذر» و «برزین» را به ترتیب مخفف «آذرآبادگان» و «آذربرزین» دانسته اندⁱⁱⁱ. و از سوی دیگر، واژه هایی همچون «ناجا»، «نراجا» یا «نهجا» را که با فرآیند سرواژه سازی ساخته شده اند، در این کتاب نیابورده اند. با توجه به موارد مذکور شاید بهتر باشد که دکتر وفایی تعریف و چارچوب دقیقی که برای اطلاق اصطلاح تخفیف در این کتاب در نظر داشته اند، بگویند.

- ۲-۱ نکته دیگر، این است که ایشان تعریف و تلقی خود از «لغت» را نگفته‌اند؛ یعنی نگفته‌اند که حد و مرز یک لغت چیست. مثلاً چرا ایشان «ازو»، «بسم الله» و «بعون الله» را به‌عنوان مدخل ضبط کرده‌اند؟ درحالی‌که پر واضح است که یک واژه نیستند.
- ۳-۱ نکته بعدی آن است که ایشان منظور خود از ترکیب «لغات مخفف» را به‌شکلی روشن بیان نکرده‌اند؛ یعنی نگفته‌اند که آیا هدفشان، جمع‌آوری کلمه‌هایی، مانند «گنه»، که در درون خود تخفیف داشته‌اند، بوده است، یا آنکه هر کلمه‌ای را که از یک ترکیب بزرگ‌تر مانده است، نیز تخفیف دانسته‌اند، همچون «تبارک» که مخفف «تبارک الله» به‌شمار آمده است.
۲. همان‌طور که در بخش معرفی کتاب گفته شد، بخشی با نام «قواعد تخفیف (مصوت و صامت)» پیش از متن کتاب آمده است. در این بخش، چند نکته به‌چشم می‌خورد:
- ۱-۲ ایشان در این بخش گفته‌اند: «این قواعد نخستین بار است که به‌شکل حاضر در مقدمه کتاب ارایه می‌گردد» (صفحه ۸). درباره جمله مذکور باید دو نکته را دانست:
- ۱-۱-۲ در کتاب جستارهایی در زبان فارسی، که مجموعه ۱۰ مقاله از مقاله‌های ایشان است، دو مقاله با نام‌های «تخفیف مصوت‌های بلند و کوتاه در زبان فارسی» و «تخفیف صامت‌ها در زبان فارسی» آورده‌اند و گفته‌اند که این مقاله‌ها «اغلب در مجله‌های علمی و پژوهشی به چاپ رسیده است» (صفحه ۸) و نشانی مجله‌هایی را هم که این مقاله‌ها در آن‌ها چاپ شده‌اند، آورده‌اند،^۷ که چاپ هر دو مجله در سال ۱۳۷۹ است. محتوای دو مقاله مذکور، تا آن‌جا که به نظر بنده رسید، مطالب همین بخش است، به‌جز حدود ۳ بیت اختلاف در نمونه‌ها و یک اختلاف دو-سه کلمه‌ای در یکی از عنوان‌های یک از مقاله‌ها. بنابر این، نخستین بار نیست که این مطالب چاپ می‌شوند.
- ۲-۱-۲ ایشان مدعی شده‌اند که «قواعدی» برای تخفیف ارائه می‌کنند، اما منظور خود، از «قاعده» را روشن نساخته‌اند و نگفته‌اند که آیا واژه «قاعده» را در مفهومی متمایز از «توصیف» به‌کار برده‌اند یا نه؛ چراکه در غالب موارد - و نه در همه موارد - به‌نظر نمی‌آید ایشان کاری جز توصیف انجام داده باشند. چهار جمله زیر، از همین موارد است:
- تخفیف مصوت بلند آ / ā در آغاز کلمه، آنگاه که پس از آن صامت‌های س، ش، ر، ز، ژ ... باشد.^۷ (صفحه ۲۴)
 - تخفیف مصوت بلند ā / ā در میان کلمات (صفحه ۲۵)
 - تخفیف و تبدیل مصوت بلند ā / ā به مصوت کوتاه a / a. (صفحه ۲۶)
 - تخفیف مصوت کوتاه a / ā در آغاز کلمات به‌ویژه آنگاه که پس از صامت‌های س، ش، ف آمده باشد. (صفحه ۲۷)
- ۲-۲ آقای دکتر وفایی در صفحه ۲۳ آورده‌اند که «تخفیف یا کاهش آوایی بیشتر در نظم فارسی صورت گرفته است و آن به‌خاطر تقیدی است که نظم فارسی به رعایت کمیت هجاهای منظم داشته است.

در جایی که شاعر ناگزیر از استخدام واژه‌ای در نظم بوده، اما عدم تساوی کمیت هجایی اجازه بهره‌مندی از آن واژه را بدو نداده است، از تخفیف استفاده کرده است.» در این دو عبارت که نقل شد، ابهامی وجود دارد: یعنی گویا این دو عبارت، تا حدودی با هم تناقض دارند؛ یعنی اگر بپذیریم که شاعر، آنجا که با محدودیت روبه‌رو بوده است، واژگان را مخفف کرده است، پس دیگر شاید نتوان چندان از قاعده‌مندی تخفیف‌ها - حداقل در تمام نمونه‌های به‌کاررفته در نظم - سخن گفت. و در نتیجه، استفاده از کلمه «قاعده» نیز، حداقل در تمام موارد به‌کار رفته در متون منظوم، شاید چندان درست نباشد. به علاوه، آن که ایشان تا آخر مقاله هم، غالباً قاعده‌ای برای تخفیف نمی‌گویند، و توضیحات ایشان در سطح توصیف تخفیف‌ها باقی می‌ماند. مضافاً این که، غالباً قریب به تمام نمونه‌هایی که برای مدخل‌ها آمده‌اند از متون منظوم هستند.

۳-۲ در ادامه و در صفحه ۲۵ ایشان بخشی با عنوان «تخفیف مصوت بلند آ / ā در میان کلمات» آورده‌اند. اما نمونه‌ای آورده‌اند که نادرست به نظر می‌رسد. ایشان «نامور» را مخفف «نام‌آور» دانسته‌اند، اما دلیلی برای این مدعا نمی‌آورند؛ دکتر فرشیدورد، همین کلمه را کلمه مشتق با ساخت «اسم + پسوند "ور"» می‌داند (ر. ک. فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی، صفحه ۴۳۷).

۴-۲ در صفحه ۲۷ نیز، بخشی با عنوان «تخفیف مصوت کوتاه آ / a در آغاز کلمات به‌ویژه آنگاه که پس از آن صامت‌های س، ش، ف آمده باشد» آمده است و جالب آن است که در هیچ‌یک از نمونه‌های ایشان، صامت «س» و «ش» پس از مصوت «آ» نیامده است. در همین بخش، «ابره» در مصراع «جامه‌ای کش ابره از مشک است و ز آتش آستر» را نیز برای نمونه آورده‌اند، اما نگفته‌اند که چه تخفیفی داشته است.

۵-۲ نویسنده در صفحه ۳۴ بیت «که دارد گه کینه پایاب او / ندیده بروهای پرتاب او» را برای تخفیف «ت» آورده و «برو» را مخفف «بروت» دانسته است. اما در صفحه ۸۷ همین کلمه در همین بیت را مخفف «ابرو» دانسته‌اند. در همین قسمت، «هندستان» را هم برای تخفیف «ت» آورده است، اما واضح است که تخفیف در «و» بوده است.

۶-۲ در صفحه ۳۸ کلمه «ستخیز» در مصراع «به جان من بر، ستخیز کرد لشکر عشق» به عنوان نمونه برای «تخفیف ر/ر» در میان و آخر کلمات آورده شده است، اما غلط است، چون تخفیف در ابتدای کلمه است.

۷-۲ دکتر وفایی در صفحه ۴۰ پس از این مطالب، در قسمت «تخفیف ک / k»، «بل» را مخفف «بلکه» دانسته‌اند، اما به نظر می‌آید که برعکس این سخن درست باشد. یعنی در ابتدا، «بل» به تنهایی بوده و بعداً «که» به آن اضافه شده است. چرا که «بل» از زبان عربی به زبان فارسی وارد شده است و در عربی هم، فقط «بل» وجود دارد، نه «بلکه». در همین قسمت، ایشان واژه «تاری» در بیت «ز جوشن تو گفتمی به بار اندرند / ز تاری به دریای قار اندرند» را نیز مخفف «تاریک» می‌دانند، اما باز هم هیچ دلیلی نمی‌آورند. در اینجا چه منعی دارد که بگوییم ساخت کلمه «تاری»

بدین شکل است: «تار + ی" حاصل‌مصدر». پس از این کلمات، ایشان مصراع «بار بسته شد فرمان ده کنون» را آورده‌اند و مقصود ایشان نیز احتمالاً کلمه «کنون» بوده است، که البته درست نیست.

۸-۲ مؤلف در مبحث بعدی - یعنی «تخفیفِ صامت گ/گ» در صفحه ۴۱- «رستار» را صورتِ تخفیف- یافته «رستگار» دانسته است، اما چندان موجه به نظر نمی‌رسد. چون دکتر فرشیدورد در صفحه ۳۰۱ در فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی، پسوند «ار» را در برخی ترکیب‌ها، مفید معنی «فاعلیت» دانسته و چنین گفته است: «در این صورت در آخر ماده ماضی یا مضارع می‌آید؛ مثل: خریدار، نمودار، خواستار». بنابر این، شاید سخن نویسنده، اصلاً قابل قبول نباشد.

۹-۲ در صفحه ۴۵ ایشان در جمله «بیست دینار در میان عباس بود»، «میان» را مخفف «همیان» دانسته‌اند، و به لغت‌نامه دهخدا ارجاع داده‌اند. نخست باید گفت که سخن مذکور، نظر دهخدا نیست؛ بلکه منقول از کتاب‌های دیگری همچون *آندراج*، *ناظم‌الاطباء*، *فرهنگ جهانگیری* و *برهان قاطع* است. (ر. ک. *لغت‌نامه دهخدا* صفحه ۱۹۳۸۲، ذیل مدخل «میان») مضافاً اینکه، آیا نمی‌توان چنین پنداشت که «میان» در اینجا مخفف نباشد، بلکه مجازاً به معنی «کمر بند» یا «شالی» که به کمر می‌بسته‌اند باشد؟ همان‌طور که در *تاریخ بیهقی* لفظ «کمر» در معنی «کمر بند» به کار رفته است؛ مثلاً «کمر زر پانصد مثقال».

۱۰-۲ نکته دیگری درباره بخش‌های مربوط به تخفیفِ صامت «ه» مطرح است: ایشان نمونه‌های زیادی را برای این نوع از تخفیف می‌آورند؛ مثلاً *زنگله*، *بازیچه*، *کاسه*، *بلکه*، *خیره*، *آلا* که، *ساده*، *ستاره*، *بغداد*، *همواره*، *دانه* و *پاره*. در این قسمت این اشکال پیش می‌آید که «ه» در نمونه‌هایی که نقل کردیم، «ها»ی بدل از کسره و غیر ملفوظ^۱ است؛ یعنی اصلاً «صامت» نیست، بلکه «مصوت» است و بر این اساس، این کلمه‌ها، نمی‌توانند نمونه‌های مناسبی برای این قسمت - که درباره صامت‌های زبان فارسی است - باشند. در همین بخش، اگر این اشکال را هم حتی نادیده بگیریم، اشکالی دیگر وجود دارد و آن اینکه، بعضی از این تخفیف‌ها فقط در خط اتفاق می‌افتد، نه در گفتار. یعنی هم «قلتبان» و هم «قلته‌بان» به یک صورت تلفظ می‌شوند و هر دو به یک صورت آوانگاری خواهند شد، و تنها تفاوتی که ممکن است اتفاق بیفتد، تفاوت در جای قرار گرفتن تکیه خواهد بود. این اشکال از آن‌جا پیش آمده است که دکتر وفاپی تفاوتی میان خط و لفظ قایل نشده‌اند. البته، چند اشکال دیگر در نمونه‌ها وجود دارد: ایشان «پایگاه»، «سپنج» و «خان و مان» را صورتِ تخفیف یافته «پایه‌گاه»، «سه‌وپنج» و «خانه‌ومان» دانسته‌اند. درباره «پایگاه» روشن است که ایشان هیچ دلیلی برای این ادعایشان ندارد؛ چه دلیلی دارد که بگوییم «پای»، مخفف «پایه» است؟؛ شاید در اصل هم، به همین شکل بوده است. درباره «سپنج» هم باید از دکتر وفاپی پرسید که بر چه مبنایی این سخن را گفته‌اند؟ شاید در اصل، «سه‌وپنج» که یک کلمه مرکب است، بوده است. درباره

«خان و مان» هم، باید پرسید که با چه قرینه‌ای این نظر را گفته‌اند؟ آیا متنی در دست دارند که «خانه و مان» در آن به کار رفته باشد؟

نویسنده صفاتِ مرخم^{vi i} را در شمار تخفیف آورده است، مثلاً «آرا» را مخفف «آراینده» دانسته است؛ اما چندان درست به نظر نمی‌رسد، چرا که به گفتهٔ دکتر علی‌اشرف صادقی «از نظر تاریخی هیچ‌گاه چنین چیزی اتفاق نیفتاده است» (صادقی، ۱۳۸۳). بنابراین، حتی شاید اگر بتوان برای تمام این واژه‌ها، نمونه‌ای آورد که کلمهٔ مذکور به شکل صفت فاعلی یا مفعولی سالم^{vi i i} در یک متن به کار رفته باشد، باز هم نمی‌توان چنین استنباط کرد که «پس تمام صفت‌ها یا کلمه‌هایی که آن‌ها را اصطلاحاً مرخم می‌نامند، دچار تخفیف شده‌اند»؛ هرچند از نظر معنایی مخفف باشند، یعنی اگرچه برای نمونه - «دردی‌آشام» از نظر معنایی، برابر با «دردی‌آشامنده» است، اما این مسأله، دال بر این نیست که از نظر زبانی هم، واقعا این کلمه در ابتدا «دردی‌آشامنده» بوده است. همانطور که ما ممکن است هر روز کلمه‌هایی با همین ساخت به شکل قیاسی بسازیم و نمونهٔ کامل و بدون تخفیف آن را در دست نداشته باشیم، مثلاً ما لفظ «چمن‌زن» و «توپ‌جمع‌کن» را به کار می‌بریم، بدون آن - که لفظ «چمن‌زننده» و «توپ‌جمع‌کننده» داشته باشیم.

البته، یک ایراد و نایکدستی هم در شیوهٔ ضبط صفت‌های مرخم دیده می‌شود. مثلاً ایشان واژهٔ «اندود» را آورده‌اند و در ذیل آن به نقل از فرهنگ فارسی چنین آورده‌اند: «به شکل ترکیب به کار می‌رود و در ترکیب به معنی اندوده آید.» اما برای واژه‌های «آشام» و «آلود» که مانند «اندود» هستند، یادآور نشده‌اند که «به تنهایی به کار نمی‌روند» و شاید هیچ نمونه‌ای هم برای این که «آشام» و «آلود» تنها و به طور مستقل به کار رفته باشد، نداشته باشیم.^x به علاوه، نمونه‌هایی هم که برای واژهٔ مذکور آورده‌اند، «صفات مرکب» هستند: «شققِ دردی‌آشام از جام اوی»، «ای ترک می‌آشام که گفتست^x می‌آشام». یعنی نیاز بود که برای این‌گونه واژه‌های مرخم، توضیحی شبیه به توضیحی که برای «اندود» آورده‌اند، بیاورند. در دو صفحهٔ بعد، ایشان «آلود» را آورده‌اند که تقریباً از هر جهت همانند «آشام» است. اما برای این مورد، هیچ نمونه‌ای هم به دست نداده‌اند، بلکه صفات مرکب مرخمی مانند عرق‌آلود و غم‌آلود را که با «آلود» ساخته شده‌اند، به شکل زیرمدخل آورده‌اند. و این نایکدستی نه فقط در شیوهٔ ضبط صفت‌های مرخم، بلکه در ضبط انواع کلمه‌های مرخم در کتاب دیده می‌شود.

عبارت‌های «ازو» (مخفف "از او") و «استادست» (مخفف "استاده است") در کتاب، به عنوان مدخل ضبط شده‌اند. گویا این دو مدخل برای «حذف همزه» وارد این کتاب شده‌اند^{xi}، اما باید توجه داشت که حذف همزه ممکن است، در هر واژه‌ای که با همزه آغاز می‌شود، اتفاق افتاده باشد و پس از این نیز اتفاق بیفتد، و بنابراین، تعداد زیادی از این‌گونه واژه‌ها در دست داریم، مثلاً «درآمدی» در «از در آمدی و من از خود به در شدم» و «برآید» در مصراع «خوش برآید ز دل سوخته آهی گاهی»، و نیز تعداد زیادی غزل و قصیده داریم که قافیه‌ها یا ردیف‌هایشان، مانند «استادست»، ماضی نقلی است، و در آن‌ها حذف رخ داده است و شاید به آسانی بتوان با آن‌ها یک فرهنگ

۳

۴

جداگانه آماده کرد. حال با توجه به گستردگی نمونه‌های این مورد، باید پرسید که آیا اصلاً ضبط این‌گونه واژه‌ها ممکن است؟ و آیا سودی دارد؟

۵ آقای دکتر وفایی «از آنچه» را یک مدخل کرده‌اند و آن را مخفف «از آن چه مرا» دانسته‌اند. یعنی آیا به‌راستی ایشان، ضمیر «م» را مخفف «مرا» می‌دانند؟! گویا در این موارد، ایشان «جابه‌جایی ضمائر» را که یکی از ویژگی‌های دستوری متن‌های کهن است، نادیده گرفته‌اند. در هر حال، «ت» در کلمه‌های مذکور، فقط یک ضمیر است. و نیز ایشان گفته‌اند «بادت» در بیت «خجسته بادت عید و چو عید باد مدام/ همیشه روز و شب تو ز یک‌دگر اطمینان» مخفف «باد تو را» است، اما آیا نمی‌توان گفت که منظور از این واژه، «باد برای تو» است؟ به هر حال، اگر ضبط این واژه‌ها را درست و لازم بدانیم، احتمالاً باید تمام نمونه‌های جابه‌جایی ضمائر را در این کتاب وارد کنیم، که البته نه امکان چنین چیزی هست و نه سودی دارد.

۶ نویسنده محترم گاهی، ابتدا صورت تخفیف‌یافته یک واژه را می‌آورد و سپس، تعداد زیادی از واژگان مشتق و مرکبی که با واژه مورد‌نظر ساخته شده است را - و تا حد ممکن با شواهد - می‌آورد. به‌طور مثال، ایشان «گه» را ابتدا آورده‌اند و آن را مخفف «گاه» دانسته‌اند؛ و سپس، بیش از ۷۰ کلمه که با «گه» ساخته شده است را - و در غالب موارد با شاهد - آورده است که بیش از ۸ صفحه از کتاب را گرفته است. البته، ایشان گاهی، علاوه بر واژه‌های مرکب، عبارت‌های کنایی را نیز می‌آورند که هیچ ارتباطی با این کتاب ندارد؛ مثلاً پس از آنکه «آستن» را مخفف «آستین» دانسته‌اند، کنایه‌های «آستن از عالم کوتاه کردن»، «آستن از کسی کشیدن»، «آستن از طرب افشاندن» و «آستن بر عالم فشاندن» را با معنی و ذکر نمونه می‌آورند. نمونه‌های دیگری که شبیه نمونه ذکر شده‌اند: «بو» (مخفف «ابو») و «ره» (مخفف «راه»)، «گه» (مخفف «گاه») و مه (مخفف «ماه»).

در این شیوه آقای دکتر وفایی چند ایراد است: یکی آنکه هنگامی که ایشان مثلاً می‌خواهند بگویند «گه»، مخفف «گاه» است، آوردن یک مدخل برای «گه» کافی است و اصلاً نیازی نیست که ایشان این همه نمونه و مدخل و مطالب بی‌ارتباط را بر آن بیفزایند. اشکال دیگر، آن است که ایشان، تمام نمونه‌هایی که گفته شد نیز مخفف می‌دانند. یعنی ایشان تمام واژه‌هایی را که با «گه» یا «سیه» ساخته شده است را مخفف همان واژه‌ها با «گاه» و «سیاه» دانسته‌اند، گو اینکه در ابتدا مثلاً «سیاه‌پستان» و «سیاه‌جگر» یا «سیاه‌رو» وجود داشته‌اند و حتماً تخفیف یافته‌اند. این مسأله آن‌گاه محسوس‌تر می‌شود که به واژه‌های همچون «غم» برمی‌خوریم. این واژه در اصل «غم»، و «م» مشدد است. دکتر وفایی «غم‌آلوده» و «غم‌افزا» را مخفف «غم‌آلوده» و «غم‌افزا» دانسته‌اند که به‌نظر نادرست است، و شاید هیچ‌گاه دو واژه مذکور در زبان فارسی، با «م» مشدد به کار نرفته باشند. این نکته در جای‌جای کتاب وجود دارد و چندان درست نیست؛ زیرا ایشان یک نکته را در نظر نداشته‌اند و آن هم، اینکه باید این احتمال را در نظر داشت که شاید یک واژه ابتدا تخفیف پیدا کرده باشد و پس از آن، واژه‌های هم‌خانواده مذکور ساخته شده باشند. بنابراین، نمی‌توان گفت که لزوماً فرآیند تخفیف در تمامی عبارت‌ها یا واژگان مشتق یا مرکبی که یک واژه مخفف دارند، اتفاق افتاده است.

یعنی شاید ابتدا مثلاً کلمه «سیاه» تخفیف پیدا کرده باشد و آن گاه، واژه «سیاه‌پستان» ساخته شده باشد و این به معنی است که شاید هیچ‌گاه اصلاً واژه «سیاه‌پستان» وجود نداشته است. و البته، حتی اگر برای تمامی واژه‌های مشتق و مرکب مذکور بتوان شاهدی بدون تخفیف هم، یافت، باز هم، نمی‌توان گفت که صورت تخفیف‌یافته، مخفف همان صورت بدون تخفیف است؛ چراکه باز هم نکته مورد نظر نقض نمی‌شود. پس می‌بایست با احتیاط بیشتری در این باره اظهار نظر کرد.

۷ ایشان کلمه‌هایی همچون «اقتضا» و «اعدا» را به‌عنوان مخفف «اقتضاء» و «اعداء» ضبط کرده‌اند. اما واژگان بسیار پرکاربردی مانند «زهر» را ضبط نکرده‌اند.

۸ برخی لغات را مؤلف محترم، در این کتاب، مشمول قاعده تخفیف دانسته‌اند. اما پذیرفتن آن‌ها بسیار دشوار است. نمونه‌هایی که در ادامه می‌آیند - به‌جز چند مورد محدود - بیشتر، آن نمونه‌هایی هستند که تا ابتدای حرف «ز» به نظر نگارنده رسیده‌اند و به‌نظر می‌رسد که با نگاهی به همین مقدار که مربوط به حدود نیمی از کتاب است، بتوان به کیفیت بقیه این کتاب نیز پی برد.

۱-۸ اولین مدخل کتاب «آب» است، که مخفف «آبرو» دانسته شده است. پذیرفتن این سخن آسان نیست، چراکه محتمل است واژه مذکور، کاربرد مجازی یافته باشد و در معنی «آبرو» به‌کار رفته باشد.

۲-۸ واژه «آبخور» را مخفف «آبخخور، آبخوردگاه» دانسته‌اند. اما دلیلی برای این ادعا نیاوردند و به‌نظر نمی‌آید که اصلاً دلیلی هم داشته باشند. مضافاً اینکه «آبخور» بسیار از نظر معنا گویاتر و روشن‌تر است. در همین صفحه، «آبریز» مخفف «آبریزگاه» دانسته شده است، که این نیز بی‌اساس است. شاید کلمه‌های زیادی از نظر ساخت، مانند «آبخور» و «آبریز» باشد و از نظر معنایی نیز، بر مکان دلالت کند. مثلاً مالرو و نفت‌خیز (برای دیدن نمونه‌های بیش‌تر ر. ک. صادقی ۱۳۸۳، ص ۸، بخش ۱-۱-۳). احتمالاً بنابر نظر دکتر وفایی باید برای تمام این‌گونه صفت‌ها یک‌وند «گاه» یا چیزی مشابه آن در نظر بگیریم و همه آن‌ها را مرخم بدانیم.

۳-۸ باز هم در همین صفحه، «آبروش (abruš)» مخفف «آبروشن» دانسته شده است، اما نه نمونه دارد و نه منبع. مضافاً اینکه ممکن است تلفظ «روش» به‌شکل «raveš» و بنابراین، مخفف «ravešn» باشد.^{xi}

۴-۸ ایشان «ایرا» در بیت «دانی ز چه سرخ‌رویم ایرا/ بسیار دمیدم آتش غم» را مخفف «ازیرا» دانسته‌اند. در این نظر ایشان سه ابهام هست: اول، آنکه به‌نظر می‌رسد که ایشان هرگونه حذف را، «تخفیف» می‌دانند. دوم، اینکه چرا کلمه مذکور را مخفف «از این را» را ندانسته‌اند؟ سوم آنکه، اگر از این مسأله بگذریم، باز هم روشن نیست که چرا ایشان «را» را به‌معنی حرف اضافه «برای» - یعنی «برای این (که...)» - ندانسته‌اند؟

۵-۸ ایشان واژه «سرشیب» را مخفف «سراشیب» دانسته‌اند. اما با توجه به اینکه مصوت «ا» در این واژه یک تکواژ اشتقاقی است، بسیار دشوار می‌توان پذیرفت که ابتدا واژه «سراشیب» بوده است و سپس، سرشیب ساخته شده است و اتفاقاً اینکه این فرآیند به‌شکل معکوس بوده باشد، بسیار محتمل‌تر است.

- ۶-۸ کلمه‌های «آستان»، «شاخ»، و «یکسر»، به ترتیب، مخفف «آستانه»، «شاخه» و «یکسره» دانسته شده‌اند و باز هم دلیلی برای آن نیامده است. علی‌الخصوص که «ه» در تمام این کلمه‌ها، تکرار اشتقاقی است و به نظر می‌آید که در ابتدا جزو کلمه نبوده است.
- ۷-۸ دکتر وفایی، نام‌آوای «بام» را مخفف «بامب» و «بامبه» دانسته‌اند. اما درست به نظر نمی‌رسد؛ چون این واژه در مقوله نام‌آواها است و بسیار محتمل است که فردی یک صدا را به صورت «بام» و فردی دیگر، همان صدا را به صورت «بامب» شنیده باشد. نمونه‌های دیگری هم در کتاب هست که آقای دکتر وفایی درباره آن‌ها هم، مانند نمونه مذکور، اظهارنظرهای بی‌اساسی داشته‌اند؛ همچون «جقق» و «جقق» که آن‌ها را مخفف «جیقه‌جیقه» و «چقاچق و چقاچاق» دانسته‌اند.
- ۸-۸ دکتر وفایی «رخ» را مخفف «رخنه‌رخنه» دانسته‌اند، اما در فاصله‌ای حدود ده کلمه بعد، حرف خود را نقض می‌کنند، چنان که می‌گویند: «ظاهراً مبدل و مخفف لخت‌لخت است».
- ۹-۸ در صفحه ۸۳، «بخرد»، مخفف «باخرد» دانسته شده است. پذیرفتن این سخن هم دشوار است، زیرا با هر شیوه‌ای که «بخرد» را بررسی کنیم، احتمال قوی‌تر، آن است که مخفف «به‌خرد» باشد. البته احساس می‌شود که گاهی دکتر وفایی فقط علاقه داشته‌اند که اظهار نظر کنند، و در پی آن، سخنانی گفته‌اند که به هیچ روی، دلیلی برای آن وجود ندارد؛ مثلاً ایشان «بعون الله» را مخفف «بعون الله و حسن توفیقه»، و «ما شاء الله» را مخفف «ما شاء الله کان ما لم یشاء لم یکن» دانسته‌اند.
- ۱۰-۸ نویسنده محترم، «پایگاه» و «پشتبان» را به ترتیب مخفف «پایه‌گاه» و «پشتیبان» دانسته است، که همچنان مستند نیست.
- ۱۱-۸ ایشان «پی» را مخفف «پایه» دانسته‌اند که باز هم، دلیلی نیآورده‌اند. و احتمال قوی‌تر این است که مخفف «پای» باشد.
- ۱۲-۸ در صفحه ۱۱۰، «پشت‌مزه» مخفف «پشت‌مازه» دانسته شده است، اما نمونه‌ای آمده است که در آن «پشت‌مازه» به کار رفته است.
- ۱۳-۸ ایشان «خاوند» را مخفف «خداوند» دانسته‌اند، اما بلافاصله، چنین گفته‌اند: «"خا" مخفف "خانه" و "وند" به معنی "صاحب"؛ لیکن "خاوند" به معنی مطلق "صاحب" مستعمل است» و بدین صورت، سخن خود را نقض کرده‌اند.
- ۱۴-۸ در همین صفحه، «درشاندن» به نقل از دهخدا، مخفف «درفشاندن» دانسته شده است؛ اما از آن جایی که نمونه‌ای ندارد، ممکن است که مخفف «درنشاندن» باشد.
- ۱۵-۸ در ادامه، «درگر» (dorogar)، مخفف «درودگر» دانسته شده است. و بیت «بفرمود تا درگران آورند/ سزاوار چوبی گران آورند» از شاهنامه نیز، برای نمونه آمده است. اما، این نظر چندان مناسب نیست. چون از سویی، وزن شعر به ما اجازه نمی‌دهد که «درگر» را به صورت (dorogar) بخوانیم، و از سویی، به آسانی می‌توان گفت تلفظ «در»، نه (doro) بلکه (dar) است، و «درگر» از نظر ساخت مانند «مسگر» و «آهنگر» است و اصلاً تخفیف و تغییری هم، نداشته است.

۸-۱۶ ایشان «گردا» را مخفف «گردان» دانسته‌اند. اما این سخن ایشان هم، پذیرفتنی نیست. چون از یک سو استدلال و سندی ندارد و از سوی دیگر، این ساخت بسیار رایج است و نمونه‌های مشابه این ساخت را داریم، مانند گویا و دانا.

۸-۱۷ ایشان کلمه‌هایی همچون «نازموده»، «ناسوده» و «نافرید» را مخفف «نیازموده»، «نیاسوده» و «نیافرید» دانسته‌اند. اما، به نظر می‌رسد که این ارتباط، به شکل معکوس باشد. چرا که «ی» در این کلمه‌ها «واج میانجی» است، و بنابراین، باید بعداً افزوده شده باشد.

۸-۱۸ نویسنده محترم، بدون ذکر دلیلی «ور» را مخفف «آور» دانسته‌اند، و به نقل از دهخدا چنین آورده‌اند: «به معنی دارنده و صاحب آورند^{xi i} در کلماتی چون کینه‌ور، دانشور».

اما دکتر فرشیدورد در فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی، این وند را پسوند صفت‌ساز دانسته است و درباره آن چنین آورده است: «"ور" در زبان‌های باستانی از ریشه "bara" است به معنی بردن» و همین دونمونه‌ای را که هم دکتر وفایی نقل کرده‌اند جزو نمونه‌ها آورده است (صفحه ۴۳۷).

۸-۱۹ آقای دکتر وفایی «کهبد» را با تلفظ (kohbod) مخفف «کوه بود» دانسته‌اند.

دکتر فرشیدورد «بد» را «پسوند» محافظت و نگهبانی و ریاست دانسته است و همین واژه را نیز، جزو نمونه‌ها آورده است (فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی، ذیل مدخل پسوند «بد») نکته دیگر، متوجه شیوه تلفظ این وند است. دکتر فرشیدورد در کتاب مذکور چند بیت از شاهنامه آورده است که در آن‌ها واژگانی همچون «هیربد»، «سپهبد»، «موبد» و «باربد» که این وند را دارند، با کلمه «بد» قافیه شده‌اند؛ بنابراین، نمی‌تواند تلفظ آن به صورت «بُد» باشد.

۹ البته، نکاتی نیز در ضبط واژگان، یا استناد آن‌ها، و البته منابع کتاب دیده می‌شود:

۹-۱ برخی واژه‌ها در کتاب ضبط و مخفف دانسته شده‌اند، اما نه نمونه‌ای برای آن‌ها آمده است و نه منبعی برای آن‌ها ذکر شده است تا خواننده بتواند بفهمد که بر چه اساسی مخفف به‌شمار آمده‌اند. مثلاً «بخ» و «برومند» که به ترتیب، مخفف «بخت» و «آبرومند» دانسته شده‌اند.

۹-۲ نام بعضی کتاب‌ها یا مؤلف بعضی از کتاب‌هایی که از آن‌ها شاهد و نمونه آمده است در منابع نیست؛ مانند «شب عروسی» (ص ۴۹)، «زراتشت بهرام» (ص ۶۷)، «ابوالعباس» (ص ۷۲)، «ملک طیفور» (ص ۷۲)، «وحید» (ص ۷۹)، «یوسفی طبیب» (ص ۷۹)، «خواجه عمید» (ص ۸۰)، «خطیری» (ص ۸۱)، «بی‌خط»^{xi v} (ص ۸۲)، «خسروی» (ص ۸۲)، «نظام قاری» (ص ۸۹)، «آغاچی» (ص ۲۷۹)، «شرف شفروه» (ص ۳۳۱)، «خسروانی» (ص ۳۴۹) و «وبه‌ی» (ص ۳۴۹).

۹-۳ بسیاری از نمونه‌ها از شاعران یا نویسندگانی -همچون مولوی، عطار، سنایی، سعدی یا نظامی- که بیش از یک اثر دارند، است، اما روشن نیست که نمونه‌ای که آمده است از کدام یک از آثار آن فرد است. مثلاً دکتر وفایی بیت «کس از فتنه در فارس دیگر نشان/ نبیند بجز قامت مهوشان» (ص ۳۳۱) را آورده‌اند و فقط به نام «سعدی» ارجاع داده‌اند؛ یا ارجاع بیت «ساحران مهتاب پیمایند زود/ پیش بازرگان و زر گیرند زود» (ص ۳۳۱) را فقط به نام «مولوی» است. البته به اهمیت ضعف مذکور، زمانی بهتر پی

- می‌بریم که بدانیم برای نمونه، فقط در صفحه‌های ۳۳۰ و ۳۳۱، در هر صفحه ۷ بیت از همین دسته از شاعران، برای نمونه آمده است.
- ۴-۹ نوع ارجاع‌های کتاب یک‌دست نیست. غالب ارجاع‌های نمونه‌ها با نام مؤلف است اما گاهی به نام کتاب ارجاع داده می‌شود. مانند «اسرار التوحید» (ص ۷۶ و ۸۵)، «غیاث اللغات» (ص ۷۸)، «مجموع التواریخ» (ص ۸۰)، «تاریخ بیهقی» (ص ۸۱) و «برهان» (ص ۸۱).
- ۵-۹ در آوانگاری لاتین که برای کلمه‌ها آمده است، فقط صورت تخفیف یافته آوانگاری دارد. شاید اگر هر دو صورت یک کلمه آوانگاری می‌شدند، بهتر می‌بود.
- در آوانگاری‌های -البته آن قسمت که برای مدخل‌هایی که موصوف و صفت، یا مضاف و مضاف‌الیه هستند، آمده است - حرف «θ» که نشان‌دهنده کسره بین موصوف و صفت، و مضاف و مضاف‌الیه است، متصل به کلمه اول نوشته شده است؛ مثلاً ساز ارغن (saze arqan)، ساز ستا (saze seta)، در حالی که باید جدا و یا بین دو خط تیره باشد.

منابع

- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، چاپ اول از دوره جدید. جلد سیزدهم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۳)، «کلمات مرکب ساخته شده با ستاک فعل». در مجله دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، اسفند: ۱۳-۵.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۶)، فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی، تهران: زوار.
- وفایی، عباسعلی (۱۳۹۰)، جستارهایی در زبان فارسی، تهران: سخن.

پی‌نوشت‌ها

- ⁱ مشخصات کامل کتاب: وفایی عباسعلی. فرهنگ لغات مخفف. تهران: سخن، چاپ اول ۱۳۸۸.
- ⁱⁱ تا این قسمت، نقل از لغت‌نامه دهخدا است.
- ⁱⁱⁱ به نظر می‌آید که «آذر» و «برزین» به معنی «آذرآبادگان» و «آذربرزین» به کار رفته باشند، نه آن که مخفف باشند.
- ^{iv} نشانی این دو مجله، چنین است:
- «تخفیف مصوت‌های بلند و کوتاه در زبان فارسی»: مجله دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی (زبان و ادب)، ویژه‌نامه زبانشناسی، سال سوم، شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۷۹.
- «تخفیف صامت‌ها در زبان فارسی»: فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء ویژه‌نامه ادبیات فارسی، سال دهم، شماره‌های ۳۴ و ۳۵، تابستان و پاییز ۱۳۷۹.
- ^v آوردن «...» در این جمله، تمام قسمت «آنگاه که پس از آن صامتهای س، ش، ز، ژ ... باشد» را بی‌اعتبار کرده است؛ زیرا تمام صامت‌ها می‌توانند به جای «...» باشند. پس، آمدن یا نیامدن بخش «آنگاه که پس از آن صامتهای س، ش، ز، ژ ... باشد» نمی‌تواند مفید هیچ تفاوتی در این جمله باشد.
- ^{vi} یعنی «ه» در این کلمه‌ها تلفظ نمی‌شود، بلکه فقط نشان‌دهنده کسره و برابر با کسره است، و در آوانگاری لاتین هم نشان معادل آن نیست. "h"

- vii منظور از کلمه «مرخم» کلمه‌ای است که «وند اشتقاقی» در آن نیست، اما از نظر معنایی وجود دارد؛ مانند «چمن‌آرا» که تکواژ «نده» ندارد، اما به معنی «چمن‌آرینده» است.
- viii منظور از صفت فاعلی یا صفت مفعولی سالم، آن دسته از صفات هستند که وند فاعلی -مانند «نده» در «جهنده»- یا مفعولی -مانند «ه» در «دست‌خورده»- داشته باشند.
- ix لاقل بنده تاکنون ندیده‌ام که «آشام» و «آلود» به‌تنهایی به معنی «آشامنده» و «آلوده» به‌کار روند؛ بلکه معمولاً در واژه‌های مرکب -مانند «دردی‌آشام» و «خون‌آلود»- می‌آیند.
- x در نقل قول‌ها، تاحد ممکن رسم‌الخط متن موردنظر رعایت شده است.
- xi البته ممکن است که «ستادست» برای حذف «ه» ضبط شده باشد.
- xii البته شاید مقصود دکتر وفایی هم، چنین بوده باشد، بنابراین باید تلفظ واژه مذکور را با اعراب یا آوانگاری مشخص می‌کردند.
- xiii این کلمه به همین صورت در کتاب آمده است.
- xiv این واژه نامفهوم است.